

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

دولتهای مسلمان

دولت امویان در اندلس

عبدالمجید نعنی

ترجمه دکتر محمد سپهری



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
تابستان ۱۳۹۱

نعمتی، عبدالمجید

دولت امویان در اندلس / نویسنده: عبدالmajid نعمتی؛ مترجم: محمد سپهری. – قم:
پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.

(۱۱: تاریخ؛ ۵۰: ص. –) پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۵۰: ۵۰۴ ص.

ISBN: 978-964-7788-75-5 بها ۱۳۰۰۰ ریال

کتابنامه: ص. ۴۷۹ - ۴۷۷؛ همچنین به صورت زیر نویس
نمایه.

چاپ دوم: ۱۳۸۶. چاپ سوم: ۱۳۸۶. چاپ چهارم: ۱۳۹۱، بها: ۸۵۰۰۰ یال.

فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فيپا (فهرستنويسي پيش از انتشار).

بالاي عنوان: دولت‌های مسلمان

۱. اندلس – تاریخ. ۲. اسلام – اندلس – تاریخ. ۳. مسلمانان – اسپانیا – تاریخ.

الف. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ب. سپهری، محمد، مترجم. ج. عنوان: دولت‌های مسلمان.

د. عنوان.

۹۴۶ / ۰۲ ۷۵۹ / ۱۰۱ DP



دولت امویان در اندلس

مؤلف: عبدالmajid نعمتی

مترجم: دکتر محمد سپهری

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (شماره انتشار: ۵۰؛ تاریخ: ۱۱)

حروفچینی و صفحه‌آرایی: اداره چاپ و انتشارات پژوهشگاه

چاپ چهارم: تابستان ۱۳۹۱ (چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۶)

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم - سبحان

قیمت: ۸۵۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه ☎ تلفن: ۰۲۵۱ ۲۱۱۱۳۰۰

نمبر: ۰۲۱۵۱ - ۳۷۱۸۵ ☎ تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، نبش کوی اسکو ☎ تلفن: ۰۲۱ ۶۶۹۷۸۹۲۰

www.rihu.ac.ir

Email:info@rihu.ac.ir

فهرست مطالب

۹	سخن پژوهشگاه
۱۱	پیشگفتار
۱۳	یادداشت مترجم
۱۵	مقدمه

بخش اول: فتوحات اسلامی در مغرب و ایران

۴۴	فصل اول: مغرب و اندلس پیش از فتح اسلامی	۱۸	ولايت موسى بن نصیر
۵۰	فصل سوم: فتح ایران	۱۹	مغرب پیش از فتح اسلامی
۵۶	معركة وادی لکه	۲۲	ایران پیش از فتح اسلامی
۵۷	فتح قرطبه	۳۰	فصل دوم: فتح مغرب
۵۸	فتح طلیطله	۳۴	ولايت عقبة بن نافع
۶۱	موسی بن نصیر در اسپانیا	۳۵	ابوالمهاجر دینار و سیاست تسامح
۶۴	فتحات طارق و موسی در شمال	۳۶	ولايت دوم عقبة بن نافع
۶۷	موسی بن نصیر در شام	۴۰	ولايت زهیر بن قیس بلوی
۶۹	فتحات در شرق و غرب	۴۱	ولايت حسان بن نعمان

بخش دوم: عصر والیان در مغرب و اندلس

۱۰۰	فصل اول: والیان در مغرب	۷۴	فصل پنجم: نزاع عربی - ببری
۱۰۸	فصل دوم: والیان در اندلس	۷۹	فصل ششم: نزاع بلدی - شامی
۱۱۲	فصل سوم: اسلامی کردن ایران	۸۷	فصل هفتم: نزاع قیسی - یمنی
	فصل چهارم: پیشروی در سرزمین گل	۹۲	

بخش سوم: عصر امارت اموی

۱۹۷ سیاست دریایی عبدالرحمن	۱۲۰ فصل اول: عبدالرحمن بن معاویه
۲۰۴ شورش مستعربان	۱۲۱ عبدالرحمن در مغرب
۲۰۴ مستعربان	۱۲۷ عبدالرحمن در اندلس
۲۰۸ مستعربان در قرطبه	۱۲۹ نبرد مساره
۲۱۱ جنبش شهادت طلبی	۱۳۲ امارت عبدالرحمن
۲۱۷ تمدن اندلس	۱۳۴ سیاست داخلی عبدالرحمن
۲۱۸ تشکیلات اداری	۱۴۲ روابط عبدالرحمن با مسیحیان
۲۲۱ نهضت فرهنگی - هنری	۱۴۶ تشکیلات اداری عبدالرحمن
۲۲۵ عماری و عمران	۱۴۹ فرهنگ و معماری
۲۲۷ وفات عبدالرحمن	۱۵۲ وفات عبدالرحمن
۲۲۸ فصل پنجم: عصر فتنه و تفرقه	۱۵۳ فصل دوم: هشام بن عبدالرحمن (الرضا)
۲۳۰ محمد بن عبدالرحمن	۱۵۷ روابط هشام با مسیحیان شمال
۲۳۳ روابط محمد با مسیحیان	۱۵۹ تمدن و معماری
۲۳۵ جنگ نورمان‌ها	۱۶۴ فصل سوم: حکم بن هشام
۲۳۵ شورش‌های مولدان	۱۶۵ شورش‌های مخالف
۲۳۶ مولدان	۱۶۷ شورش‌های طلیطله و ثغراًعلی
۲۳۸ شورش‌های طلیطله	۱۷۰ شورش ریض
۲۴۲ شورش‌های بنی قسی	۱۷۵ روابط حکم با ممالک مسیحی
۲۴۳ شورش عبدالرحمن جلیقی	۱۷۶ روابط حکم با اسپانیای مسیحی
۲۴۶ شورش ابن حفصون	۱۷۷ روابط حکم با سرزمین گل
۲۵۳ امیر منذر بن محمد	۱۸۱ دست‌آوردهای حکم اول
۲۵۹ عبدالله بن محمد	۱۸۵ فصل چهارم: عبدالرحمن دوم (اوست)
۲۶۴ شورشیان مولد	۱۸۵ شورش‌های معارض
۲۶۵ شورش ابن حفصون	۱۸۹ روابط عبدالرحمن دوم با ممالیک مسیحی
۲۷۰ شورشیان بربر	۱۸۹ روابط عبدالرحمن دوم با شمال اسپانیا
۲۷۱ شورشیان عرب	۱۹۳ روابط عبدالرحمن با فرنگ
۲۷۶ شورش عرب در البيره	۱۹۴ روابط عبدالرحمن با بیزانس

بخش چهارم: خلافت اموی

فرهنگ و علوم در روزگار حکم مستنصر	۳۶۲	فصل اول: امیر عبدالرحمن سوم (الناصر)	۲۸۲
توسعة مسجد قرطبه	۳۶۷	آرامش داخلی	۲۸۴
ولایت عهدی	۳۶۹	روابط عبدالرحمن سوم با اسپانیای مسیحی	۳۰۱
فصل چهارم: هشام دوم المؤید بالله	۳۷۳	فصل دوم: خلافت عبدالرحمن ناصر	۳۱۵
محمد بن ابی عامر معاشری	۳۷۶	روابط امویان - فاطمیان	۳۲۲
وزارت ابی عامر	۳۷۹	نمایندگان سیاسی در دربار عبدالرحمن ناصر	۳۳۲
منصور بن ابی عامر	۳۸۷	قرطبه در دوره عبدالرحمن ناصر	۳۳۹
روابط منصور با اسپانیای مسیحی	۳۹۷	فصل سوم: حکم المستنصر بالله	۳۴۴
روابط منصور با شمال افریقا	۴۰۸	scalabites در روزگار خلافت	۳۴۶
دست آوردهای اداری و عمرانی منصور	۴۱۴	روابط حکم با اسپانیای مسیحی	۳۴۸
عبدالملک بن ابی عامر «سیف الدوّلہ»	۴۲۰	روابط حکم با فاطمیان و بربراها	۳۵۳
عبدالرحمن بن ابی عامر	۴۳۴	جنگ‌های نورمان‌ها	۳۵۹

بخش پنجم: پایان دولت امویان در اندلس

ولایت دوم سلیمان، المستعين بالله	۴۶۱	فتنة بزرگ	۴۴۸
خلافت بنی حمود	۴۶۵	سلیمان، المستعين بالله	۴۵۵
المستظہر بالله	۴۶۹	خلافت دوم مهدی	۴۵۶
المستکفى بالله	۴۷۱	ولایت دوم هشام، المؤید بالله	۴۵۸

منابع و مأخذ

الف) منابع عربی	۴۷۷
ب) منابع خارجی	۴۷۹

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی [به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و مهار پدیده‌های انسانی] در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیتهای عینی و فرهنگ و ارزشهای اصیل جوامع، شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهشها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیتهای جامعه از یک سو و اسلام به عنوان متقن ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسایل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی(ره) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت اساتید حوزه و دانشگاه این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد زمینه را برای گسترش فعالیتهای آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ پژوهشکده حوزه و دانشگاه تأسیس شد که در سال ۱۳۸۲ به « مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقاء یافت.

پژوهشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار ده‌ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد.

کتاب حاضر به عنوان منبع درسی برای دانشجویان رشته «تاریخ» و «تاریخ تمدن اسلامی» در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد، تهیه شده است. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی، دیگر علاقهمندان نیز از آن بهرهمند گردند.

از استادان و صاحبنظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند. در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از مترجم گرامی جناب آقای دکتر محمد سپهری و تلاش حجۃالاسلام و المسلمین رسول جعفریان در تهیه طرح دولت‌های مسلمان و زمینه‌سازی ترجمه این اثر تشکر و قدردانی نماید.

پیشگفتار

دو نیاز، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه را بر آن داشت تا طرحی را در زمینه ارائه کتابهایی درباره تاریخ دولتهای مسلمان عرضه کند. نخست آن که در دروس کارشناسی و کارشناسی ارشد، در رشته‌های تاریخ و تاریخ و تمدن اسلامی، عناوین چندی در ارتباط با شناخت تاریخ دولتهای مسلمان وجود دارد که برای بیشتر آنها کتاب خاصی در نظر گرفته نشده است. بنابراین، ارائه کتابهای مناسب برای پر کردن این خلاء، کاری ضروری و لازم به نظر می‌آمد. نیاز دوم آن که امروزه با وجود دولت جمهوری اسلامی ایران، شناخت تجربه دولت‌های بزرگ اسلامی در درازای تاریخ اسلام، بسیار سودمند و لازم است. دولت اسلامی ایران که در امتداد دولت‌های بزرگ اسلامی قرار دارد و منادی احیای تمدن بزرگ اسلامی است، می‌بایست به تجربه‌های گذشته تکیه کرده و از آنها بهره‌ور شود. به همین دلیل، لازم بود تا فهرستی از این دولتها تهیه شده و برای هر کدام کتاب مناسبی تألیف یا ترجمه شود.

انتخاب دولت‌ها بر اساس دامنه نفوذ آنها در بعد زمانی و مکانی است. برخی از این دولتها در شرق و برخی در غرب اسلامی، برای سالها قدرت سیاسی بزرگی را در اختیار داشته و در صحنه فرهنگ و تمدن اسلامی و همینطور در جغرافیای سیاسی جهان اسلام نقش مهمی را ایفا کرده‌اند.

نکته دوم در انتخاب ما، اهمیت عناوین یاد شده در ارتباط با عناوین درسی کارشناسی و کارشناسی ارشد بوده است. به طوری که برای بیشتر دولت‌های انتخاب شده، به نوعی عنوانی در دروس کارشناسی و کارشناسی ارشد موجود است.

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

گروه تاریخ

یادداشت مترجم

حکومت مسلمانان بر شبه جزیره ایبری (اسپانیا) بی‌شک یکی از درخشان‌ترین دوره‌های تاریخی این سرزمین است. دست آوردهای علمی و تمدنی مسلمانان در این دیار برگ زرینی است که در کارنامه بشریت جایگاه ویژه‌ای دارد. قرطبه پایتخت امویان در اندلس یا بغداد مرکز خلافت عباسیان در شرق و قاهره پایتخت فاطمیان علاوه بر رقابت‌های سیاسی، در زمینه‌های علمی و فرهنگی نیز رقابت داشت و البته موفق هم بود. هر چند در این کتاب زندگانی سیاسی و نظامی اندلس تا پایان امارت و خلافت امویان مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. اما این همه مطالب و نوشه‌های این اثر مفید نیست. بلکه نویسنده پرده‌های دیگری از تاریخ این سرزمین را به نمایش گذارد است.

هم‌چنان‌که به تاریخ مغرب پیش از اسلام و چگونگی فتح آن توسط مسلمانان سخن گفته، تاریخ اندلس پیش از اسلام را نیز به نقد و ارزیابی کشیده است. لذا این گذشته از فرمانروایی مسلمانان پیش از روی کار آمدن بازماندگان امویان شرق در این منطقه سخن به میان آورده و از جنگهای زمستانی و تابستانی امرای مسلمان به تفصیل بحث نموده است. نعنی نشان داده که چگونه مسلمانان با انگیزه تا دروازه‌های پاریس پیش رفتند اما زمامداران مسلمان دست آوردهای آنان را ندک اندک از دست دادند و به دشمن واگذار کردند.

نویسنده در بررسی تاریخ پر فراز و نشیب حضور اسلام و مسلمانان در اندلس ضمین بیان گوشه‌هایی از حیات علمی و تمدنی این بخش از جهان اسلامی به تحلیل مسائل اجتماعی جامعه اندلس خصوصاً کشمکش طوایف و قبایل مختلف عرب و بربر، و شورش‌های مولدان و مستعربان، و رقابت‌های آشکار و پنهان آنان پرداخته است.

خواننده این کتاب ضمین آگاهی از مبادلات و مناسبات سیاسی و فرهنگی اندلس با مغرب اسلامی و جهان مسیحی (فرنگ و بیزانس)، قریب به چهار قرن تاریخ سیاسی،

اجتماعی و فرهنگی اسلام در این منطقه را می‌شناسد و بر میراث از دست رفته افسوس می‌خورد.

مترجم کوشیده با رعایت امانت علمی، متنی روان و سلیس تقدیم خواننده فارسی زیان کند. در عین حال هرگز مطلب را فدای عبارت پردازی ننموده از دخل و تصرف ناحق جدّاً پرهیز کرده‌ام.

در اینجا نیز برخلاف عرف جاری از بیان مطالب طولانی خودداری می‌کنم و خواننده محترم را با نویسنده وا می‌گذارم تا با مطالعه نوشه‌های او، در این باره قضاوت کند.

تهران: ۸۰ / ۸ / ۶

محمد سپهری

مقدمه

امروزه به رغم اهتمام و عنایت ویژه پژوهشگران و محققان به کتابخانه اندلس و با وجود وفور کتاب‌هایی که در زمینه تاریخ، تمدن و ادبیات این سرزمین تقدیم خواندگان شده است، همچنان به تحقیق و مطالعه هر چه بیشتر در این باره نیاز هست. در مقایسه با مطالعات و تحقیقات انجام شده درباره میراث مسلمانان مشرق زمین، مطالعه و بررسی تاریخ و تمدن اسپانیای اسلامی بسیار دیر آغاز شد؛ البته گروهی از خاورشناسان در این باره کارهای گسترده‌ای کردند، اما هنوز برای زدودن گرد و غبار اهمال و نسیان از چهره بسیاری از یادگارهای تمدن اندلس کاری انجام نشده است.

هنوز شمار نامعلومی از کتاب‌های خطی به یادگار مانده از دوران شکوفایی تمدن اندلس در زمینه ادبیات، تاریخ و دیگر علوم، در کتابخانه‌های جهان، خصوصاً در مجموعه‌ها و کتابخانه‌های دیرها و کلیساها اسپانیا، پراکنده است. برخی از این کتاب‌ها مرتب و فهرست بندی شده است و برخی دیگر از نظر عنوان و محتوا ناشناخته‌اند و شاید ناپیدا.

از ابتدای قرن بیستم به طور خاص پژوهشگران عرب با تردید جدی و کندی فراوان و در عین حال با اعتماد به نفس شایان توجه و رغبت زیاد به موفقیت و توان کسب نتیجه، پا به این میدان گذاشتند. هرچند آنچه تاکنون انجام داده‌اند نه مطلوب است و نه کافی، در عین حال با انتشار هر منبع تحقیق شده و هر تأییف و تصنیف جدید، حقایق ناشناخته و معلوماتی جالب توجه و ارزنده نمایان شد. این حقایق و معلومات به تعلق خاطر ما به میراث اندلس فرونی می‌بخشد و روحیه کار و تلاش هر چه بیشتر برای آشنا کردن خوانندگان با این میراث عظیم - که در حقیقت یکی از باشکوه‌ترین و زیباترین صفحات تاریخ و تمدن مسلمانان در قرون وسطی است - در انسان تقویت می‌کند و بدان نیرو می‌بخشد.

بر همین اساس و با آگاهی به این مطلب که پیش از من دانشمندان بسیاری به مطالعه تاریخ حکومت اموی پرداخته‌اند، بر آن شدم به منظور ترسیم چهره‌ای دقیق‌تر و شفاف‌تر از تطور حوادث در اندلس در چهار قرن نخست حضور اسلام در این دیار، کتاب حاضر

را با عنایت به کتاب‌ها و تأثیفات جدید سال‌های اخیر، اعم از شرق اسلامی یا غرب مسیحی تقدیم خوانندگان کنم. در واقع در این کار تعمد داشتم که کتاب‌های جدید مربوط به تاریخ و تمدن اندلس را مطالعه کنم تا درباره بسیاری از حوادث بزرگ اسپانیای اسلامی در برهه مذکور دیدگاهی نو عرضه کنم.

به طور خاص در ارزیابی، نقد و رد و قبول حوادث، شیوه‌ای نسبتاً جدید در پیش گرفتم؛ بدین گونه که حوادث اسپانیای اسلامی را به تحولات همزمان اسپانیای مسیحی پیوند زدم؛ زیرا با این‌که معتقدم اندلس به عنوان بخشی اساسی از جهان بزرگ اسلامی، از حوادث آن تأثیر و تأثر می‌پذیرفت، عقیده دارم که بین دولت اسلامی اندلس و اسپانیای مسیحی ارتباطی تنگاتنگ وجود داشت؛ ارتباطی ناشی از روابط ارضی، خونی، قومیت، اقتصاد و منافع و مصالح مشترک.

بر همین اساس تاریخی که امویان اندلس در اروپای غربی به وجود آورده‌اند، از خصوصیت متمایزی برخوردار است که آن را در بخشی ویژه از تاریخ دولت اسلامی در قرون وسطی قرار می‌دهد، بی‌آن‌که از چارچوب آن خارج شود یا حالت استقلال به خود گیرد.

آنچه در این کتاب تقدیم می‌کنم - همان گونه که بیان شد - تلاشی است برای بیان دیدگاهی نو، جالب توجه و ارزنده. از خدای سبحان و متعال مسأله دارم که به نتایج مطلوب نایل آید.

بخش اول

فتوات اسلامی در مغرب و ایبریا

■ فصل اول: مغرب و اندلس پیش از فتح اسلامی

■ فصل دوم: فتح مغرب

■ فصل سوم: فتح ایبریا

فصل اول

مغرب و اندلس پیش از فتح اسلامی

در مطالعه تاریخ مغرب اسلامی، بین تاریخ اندلس و تاریخ سرزمینی که امروزه مغرب بزرگ عربی نامیده می‌شود، چندان تفاوتی قائل نیستیم؛ زیرا این دو سرزمین یا دو کرانه - چنان‌که بسیاری از مورخان و جغرافیانویسان مسلمان در نام‌گذاری آن گفته‌اند - از آن هنگام که برای نخستین بار پرچم اسلام در آسمان شمال افریقا به اهتزاز درآمد، تا زمانی که ابہت اسلام فروکش کرد و در نهایت بیرق اسلام از فراز قصر الحمراء در غربناطه فرود آمد، حوادث این دو منطقه به هم مرتبط بوده است و مناسبات به هم پیچیده و ارتباطات مستحکم و قوی داشته‌اند.

مسلمانان برای فتح شبه جزیره ایپریا از مغرب با سپاهی که بیشترشان از اهالی این منطقه بودند و کشتی‌هایی از همین مردم و به خواست و اراده والیان و حاکمان این سرزمین حرکت کردند. از لحظه‌ای که مسلمانان در بیابان‌ها و کوهستان‌های اسپانیا فرود آمدند، یک روز هم روابط محکم دو منطقه نگیست. هرگاه اندلس قدرت گرفت، والیان منطقه نفوذشان را بر مغرب گستراندند، چنان‌که در خلافت امویان صورت گرفت و آن‌گاه که مسلمانان این منطقه در معرض خطر قرار گرفتند، از کمک و یاری اهالی مغرب برخوردار شدند و از آنان برای بقا و پایداری، یاری جستند؛ چنان‌که وقتی جنبش باز پس‌گیری اندلس توسط مسیحیان قدرت گرفت و با استیلای آلفونسو ششم در سال ۱۰۸۵ میلادی بر طیطله آزار و اذیت مسلمانان شدت یافت، یوسف بن تاشفین با سپاهی گران از مرابطین برای یاری مسلمانان به اندلس آمد. همین حوادث بار دیگر در دوره حکومت مرابطین و پس از آنان موحدین در اندلس تکرار شد.

تأثیر متقابل این دو منطقه، فقط سیاسی و نظامی نبود، بلکه در میدان‌های فقه، فرهنگ، علوم، فنون و اقتصاد از یکدیگر تأثیر پذیرفتند؛ البته نقش اندلس در این زمینه‌ها همواره بزرگ‌تر و فراگیرتر بود.

هنگامی که در اوخر قرن پانزدهم میلادی دولت بنی احمر، آخرین دولت اسلامی اندلس، در سرایی زوال قرار گرفت، مغارب پناهگاه آن عده از مسلمانان شبه جزیره ایبریا بود که ترجیح دادند برای حفظ دین، میراث و فرهنگ و تمدن خود از آن جا هجرت کنند.

مغارب پیش از فتح اسلامی

مورخان و جغرافیانویسان مسلمان معمولاً نام مغارب را برای همه سرزمین‌های واقع در شمال افریقا، در امتداد سواحل دریای مدیترانه، غرب زمین‌های مصر بین طرابلس و سواحل اقیانوس اطلس به کار می‌برند. حدود این منطقه وسیع عبارت است از: دریای مدیترانه در شمال و اقیانوس اطلس در غرب و صحراهای بزرگ افریقا در جنوب. اکثر مورخان و دانشناسان جغرافیا این منطقه را به سه بخش بزرگ و اصلی به شرح زیر تقسیم کرده‌اند:

۱. مغارب ادنی: که از طرابلس به سمت مغرب امتداد دارد و شامل جمهوری تونس امروزی و برخی از مناطق شرقی الجزایر است. مسلمانان از ابتدای فتوحات خویش عادت کرده‌اند که این مناطق را «ولایت افریقیه» بنامند؛

۲. مغارب اوسط: این بخش شامل دیگر زمین‌های جمهوری الجزایر است و تا رود ملویه را در بر می‌گیرد؛

۳. مغارب اقصی: تقریباً شامل زمین‌های کشور مغارب امروزی است. باید اشاره کرد هرچند رود ملویه در حالت‌های فراوان مرز دو منطقه بوده است، مشکل است که مغارب اوسط و مغارب اقصی را در قرون وسطی امتداد یکدیگر ندانیم.

به هر حال این تقسیمات، اصطلاحی بود و کمتر با واقعیت سیاسی و نظامی تطبیعی می‌کرد. سرزمین مغارب با هر سه منطقه خود به لحاظ جغرافیایی، دارای وحدت طبیعی است که در شمال افریقا از اقیانوس اطلس در جهت شرق به طول چهار هزار کیلومتر امتداد دارد. این منطقه در موازات دریای مدیترانه، دو سلسله جبال متوازی را پشت سر می‌گذارد؛ بنابراین وحدت بخش‌های آن بیش از اختلاف آنها است.

در شمال و در موازات دریا، کوه‌های اطلس شمالی غربی از اقیانوس اطلس تا شهر تلمسان امتداد دارد. در جنوب، کوه‌های اطلس جنوبی یا اطلس بیابانی، بدون انقطاع از شهر اغادیر تا تونس ادامه دارد و سرزمین‌های افریقای شمالی را به هم متصل می‌کند. در

کوهپایه‌های این سلسله جبال، بیابان‌های وسیع بسیار حاصلخیز با آب فراوان وجود دارد، اما در اصل، از هم جدا نیستند.

این ترکیب جغرافیایی از سرزمین‌های مغرب عربی، طبیعتی خشن و صعب‌العبور با برآمدگی‌های فراوان به وجود آورده است که برای جنگ و قتال و به طور خاص برای دفاع مناسب است و همواره مانعی بزرگ بر سر راه فاتحان و جنگاوران بوده است.

از نظر سیاسی، سرزمین مغرب از سقوط دولت قرطاجنه به تابعیت امپراتوری روم درآمد و تا قرن پنجم میلادی - که وandalها آن‌جا را با جنگ به تصرف خود در آوردند - هم‌چنان تابع روم بود. با انقراض دولت وandal، امپراتور ژوستینیانوس توسط فرمانده ناوگان خود، بیزانس در سال ۵۳۴ میلادی حاکمیت روم را دوباره بر این مناطق تحمیل کرد.

بیزانس در مغرب، پایگاه‌های نظامی ایجاد کرد و در سواحل آن، بندرهای جنگی و پایگاه‌هایی برای ناوگان بزرگ خود در غرب دریای مدیترانه ساخت. نفوذ بیزانس بیشتر در بیابان‌های ساحلی متمرکز بود، در حالی که این نفوذ در مناطق داخلی و کوهستانی ضعیف بود یا اصلاً وجود نداشت. هنگامی که برخی اقلیت‌های رومی با جمعیت بسیار، در سواحل و بندرهای بزرگ پراکنده بودند، برابرها در سراسر مغرب اکثریت را در اختیار داشتند.

با وجود اختلاف آراء و گوناگونی دیدگاه‌ها درباره اصل مردم برابر، مورخان و علمای انساب مسلمان، خصوصاً ابن خلدون تمایل دارند که برابر را از نژاد سامی بدانند. مردم برابر در آن زمان به دو گروه اصلی تقسیم می‌شدند:

۱. برابرهای برانس: که در سواحل و شهرهای بزرگ پراکنده بودند و اساساً از طریق زراعت زندگی می‌کردند. این گروه تا حدودی از پیشرفت و تقدم برخوردار بودند؛ زیرا به واسطه تماس با رومیان بیزانس و ارتباط عمومی آنان با دریای مدیترانه، برخی از پدیده‌های تمدنی را فراغفتند.

۲. برابرهای بُتر، ساکنان مناطق مرکزی و بیابانی: که غالباً بدوى بودند و با پرورش مواشی و کوچ‌نشینی روزگار می‌گذرانند.

هر یک از این دو گروه چندین قبیله را در بر می‌گرفت. قبیله صنهاجه با تیره‌های بسیار که افراد آن در سراسر مناطق شمال افریقا پراکنده بودند، مهم‌ترین قبیله برابرهای برانس بود. در مقابل، قبیله زناته با تیره‌های عدیده، مهم‌ترین قبیله برابرهای بتر به شمار می‌رفت.

با ورود اسلام به شبه جزیره ایبریا، بسیاری از افراد زناته به این منطقه کوچ کردند و در اندلس سکنی گزیدند.

در اینجا لازم است که اشاره کنیم هرچند این تقسیم بر تفاوت‌های تمدنی و تمایزات اجتماعی و اختلاف در مصالح اقتصادی و در حالت‌های گوناگون بر تباعد در ولای سیاسی متمرکز است، بربرهای برانس و بربرهای بتر از نظر نژادی، همواره یک ملت و از یک نژاد بوده‌اند و یک سرنوشت آنان را به هم مرتبط ساخته و یک سرزمین با همه گسترده‌گی و پراکنده‌گی مناطقش، آنان را در خود جای داده است.

شاید آنچه نزدیکی بربرا با عرب و درهم آمیختگی آنان و فراگیری فرهنگ و تمدن عرب و پذیرش دین پیامبر آنان را برای بربرا آسان کرد، شباهت بسیار ویژگی‌های دو ملت بود. بربرا هم‌چون عرب در شجاعت و کرامت ممتاز و به خشنونت و جنگ‌طلبی مشهور بود. آنان با زندگی در تنگنا و سختی انس و الفت داشتند و به سختی‌های پی در پی که طبیعت بی‌رحم و گاه سوزان و در بسیاری از مناطق خشک این سرزمین به آنان تحملی می‌کرد، عادت کرده بودند. از این بالاتر شباهت بربرا به عرب در نظام قبیله‌ای بود. در میان بربرهای نیز قبیله دارای تیره‌ها و شاخه‌ها بود. بربرا در جنگ و خون‌خواهی، آداب و رسوم خاص داشت و از سرعت انتقال و حرکت برخوردار بود.

آیین مسیحیت که در میان اقلیت‌های رومی در شهرهای بزرگ و مناطق ساحلی رواج داشت، در میان بربرهای برانس این مناطق نیز رایج بود؛ اما این رواج نه قوی بود و نه چنان ریشه‌دار که بتواند در برابر گسترش یک دین جوان و فعال مقاومت کند. شاید علت این امر تا حدود بسیاری به این مطلب باز می‌گشت که به هنگام ورود مسلمانان به افريقا، آیین مسیحیت در این منطقه به همگرایی و توان پایداری نیازمند بود؛ زیرا واندال‌های آریوسی به کلیسا‌ی روم زیان فراوان وارد کرده، مؤسسات آن را ویران نموده بودند.

از سوی دیگر، اختلافات مذهبی و عقیدتی در میان مسیحیان رواج یافته بود. در داخل نیز با وجود رواج یهودیت در میان بازرگانان و برخی ثروتمندان و شمار اندکی از بربرهای بُتر، آیین دوگانه پرستی در میان عموم ساکنان این مناطق رایج بود. این آیین بسیار ابتدایی بود و از پرستش برخی پدیده‌های طبیعی یا نیروهای خارق العاده که بربرهای نمی‌توانستند آنها را به درستی تفسیر کنند، تجاوز نمی‌کرد. بربرهای از این پدیده‌ها، دیانتی گرفتند که غالباً بر کهانت، سحر و شعبده بازی مبتنی بود.

ایبریا پیش از فتح اسلامی

شبه جزیره ایبریا^۱ تاریخی ریشه‌دار، فرو رفته در گذشته و سرشار از حوادث دارد. احتمال می‌رود انسان عاقل برای نخستین بار از افریقا با عبور از این سرزمین وارد اروپا شده باشد. شماری در این منطقه ساکن شدند و بقیه از آن گذشتند. در زمان‌های قدیم عناصر حامی - لیبیایی مسمی به ایبری‌ها (Ibros) به این منطقه کوچیدند و در آن جا با عناصر کلتوس (Coltos) - که از شمال آمده بودند -^۲ برخورد کردند و در هم آمیختند. از آمیزش و تفاعل این عناصر بود که نخستین ساکنان شبه جزیره ایبریا به وجود آمدند و یونانیان همه اراضی اسپانیا و پرتغال امروزی را منسوب به آنان، شبه جزیره ایبریا (Iberia) نامیدند.

از اوایل قرن دهم قبل از میلاد در این مناطق پایگاه‌های تجاری و شهرهای ساحلی به وجود آمد. این پایگاه‌ها را بازرگانان و دریانوردان فینیقی در راه خطوط تجاری دریایی در امتداد سواحل دریای مدیترانه بنا کردند و تا دورترین سواحل غربی مدیترانه و از آن جا در امتداد اقیانوس اطلس ادامه دادند. برخی از این تجمعات مسکونی را که فینیقی‌ها برای استقرار سالخوردهای خود انتخاب کردند و در آن جا به تجارت با همسایگان خویش پرداختند و یا از آن به عنوان گذرگاه ناوگان دریایی خود برای عبور از تنگه جبل الطارق استفاده کردند، امروز آباد است و مردم در آن زندگی می‌کنند. از این شهرها می‌توان قادرش و مالقه را نام برد.

در قرن پنجم قبل از میلاد، سواحل شرقی شبه جزیره ایبریا به دریافت تأثیرات فرهنگی و تمدنی یونان پرداخت. تقریباً در همین برهه زمانی یا اندکی پس از آن، گروهی از مردم قرطاجنه در سواحل جنوبی ایبریا فرود آمدند، یعنی در سرزمینی که پیش از آن، گذرگاه و محل استقرار اجداد آنان، مردم ساکن سواحل فینیقیه، بود. مردم قرطاجنه نتوانستند یا نخواستند که از رواج فرهنگ و تمدن یونان در اسپانیا جلوگیری کنند؛ چنان‌که از عبور برخی از کشتی‌های مستعمرات یونانی در دریای مدیترانه از مقابل سواحل اسپانیا و تعامل با ساکنان ایبریا جلوگیری نکردند. این موضوع اجازه داد تا دو تمدن شکوفای حوزه دریای مدیترانه در آن عصر، در شبه جزیره ایبریا با هم ارتباط و تفاعل داشته باشند. بر این اساس، پیش از حاکمیت روم بر این منطقه، عوامل تمدنی و نژادی با اختلافات

۱. شبه جزیره ایبریا شامل دو کشور اسپانیا و پرتغال امروزی بود. ۲. تاریخ المغرب و الاندلس، ۲۲.

شدید و تنوع فراوان، شامل حامی - افریقایی، کلتوس - اروپایی، سامی و یونانی در این سرزمین حضور داشت.

با آغاز قرن سوم قبل از میلاد، شبه جزیره ایبریا بخشی از امپراتوری روم بود و از آداب و رسوم و تشكیلات آن استقبال می‌کرد و شرایع و قوانین روم در میان ساکنان این منطقه رواج می‌یافت و شهرهای آن براساس فنون رومی آباد و تأسیسات تمدنی روم در این شهرها بنا می‌شد.

ایبریا از پذیرش زبان لاتین عقب نماند و هنوز به عنوان مادر زبان‌های اسپانیایی و پرتغالی، آشکارا نشانه‌های آن دیده می‌شود. هنگامی که شریعت عیسی مسیح در این امپراتوری همگانی می‌شد و در ضمیر شهروندان آن، جا می‌گرفت، ساکنان ایبریا از پذیرش آن سر باز نزندند. همین امر روابط آنان را با روم تقویت کرد. در قرن چهارم میلادی، آیین مسیحیت در میان مردم اسپانیا تثبیت و نشانه‌های آن آشکار گردید؛ چنان‌که مجتمع دینی مقدس در سال ۳۱۴ میلادی و شاید برای نخستین بار، در این سرزمین برپا شد.

از اواخر قرن چهارم میلادی، قبایل برابر و ژرمن در اروپا به سمت قلب امپراتوری روم، پشت سر هم مهاجرت کردند. برخی از این قبایل با عبور از کوه‌های «پیرنه» به شبه جزیره ایبریا رسیدند.

از آغاز قرن پنجم میلادی روم به طور جدی با تهاجمات برخی از قبایل گوت به شبه جزیره ایتالیا درگیر شد؛ لذا سپاهیان خود را از نواحی مختلف امپراتوری فراخواند، خصوصاً سپاهی که در مرزهای «گل» در کنار رود راین، در برابر قبایل ژرمن و زمین‌های غربی امپراتوری مرزبانی می‌کرد. این اقدام به گروه‌های بیشتری از این قبایل اجازه داد تا از نهرالکبیر عبور کرده، در داخل امپراتوری پراکنده شوند. برخی از امواج این مهاجرت با موافقت روم، بدین لحظه که مفاسد آن کمتر است، در شبه جزیره ایبریا فرود آمدند. بعضی از قبایل سویفی در دو استان جلیقیه و استوریاس در شمال غربی شبه جزیره و آلان‌ها در زمین‌های لوزیتانيا (پرتغال امروزی) ساکن شدند. قبایل وandal - که به شرارت، آدمکشی و قتل و غارت معروف‌اند - در زمین‌های استان بیتیکا و سواحل شرقی (اسپانیای امروزی) پراکنده شدند. از نام همین قبایل (Vandales) بود که این شبه جزیره را اندلس (Andalucia) نامیدند.

ویزی‌گوت‌ها شبه جزیره ایتالیا را ویران کردند و وارد پایتخت، روم، شدند و حرمت

مقدسات را نادیده گرفته، میراث تمدنی باشکوه آن را در هم کوپیدند. امپراتور روم چنان دید که آنان را راضی و جایی را به آنان واگذار نماید تا در آن ساکن شوند؛ لذا سرزمین شروتمند اکیتانيا در منطقه گل را به آنان داد و آنها را روانه آنجا کرد. رهبر ویزی گوت‌ها در پذیرش سرزمین شروتمند اکیتانيا تردیدی به خود راه نداد. پس با افراد خود به ارض موعود کوچ کرد و در میان مردم منطقه قبایل کوچک ژرمن که پیش از آنان به منطقه آمده بودند، پراکنده شدند. چیزی نگذشت که این ملت جوان، پر جنب و جوش و در پی زندگی بهتر، علاوه بر اثبات حکومت خود بر این منطقه، استان‌های ناربونه و طرکونه در مرکز اسپانیا را در تصرف خود گرفت.

ویزی گوت‌ها به منظور پیشروی بیشتر در ایپریا، مجبور بودند با گروهی از مردم ژرمن مقابله کنند که در شرارت و مهارت در فنون جنگ دست کمی از آینان نداشتند، این گروه، قبایل واندال بودند. در برابر تهاجمات رو به افزایش گوت‌ها و عزم آنان برای پیشروی، واندال‌ها متوجه شدند که پایداری و مقاومت مشکل است؛ لذا چنسریک، رهبر واندال‌ها، راه ساده‌تر را انتخاب کرد: مهاجرت به شمال افريقا. واندال‌ها در سال ۴۲۹ میلادی از تنگه جبل الطارق گذشتند و از خلأ سیاسی و پراکندگی عقیدتی و نظامی شمال افريقا استفاده کردند و تا منطقه نومیدیا (الجزایر) و بیابان‌های پر از حبوبات تونس پیش رفتند. ارسنجا منطقه‌ای بود که چنسریک از ابتدای مهاجرت برای سیر کردن مردم فقیرش در پی آن بود.

ویزی گوت‌ها با سرعت شگفت‌آوری، حاکمیت و سلطنت خود را بر دیگر قبایل ژرمن که پیش از آنان در ایپریا پراکنده شده بودند، تحملیل کردند؛ هم‌چنان که بومیان اصلی را تحت فرمان خود در آوردند و دولت گوتی بزرگی تشکیل دادند که به هنگام سقوط امپراتوری روم در سال ۴۷۶ میلادی جنوب سرزمین گل و بیشتر اراضی شبه جزیره ایپریا را در تصرف داشت. چیزی نگذشت که بر اثر فشار کلوفیس، رهبر قبایل فرنگ، زمین‌های گل را تخلیه کردند.

در آغاز قرن ششم میلادی شبه جزیره ایپریا برای نخستین بار در تاریخ خود، به عنوان وحدت سیاسی تحت سیادت یک عنصر دارای نشانه‌های قومی و نژادی آشکار قرار گرفت؛ زیرا ملت‌هایی که پیش از آن برای اقامت یا عبور از شبه جزیره ایپریا یکی پس از دیگری آمدند، هیچ یک نتوانستند سلطنت خود را بر آن تحملیل کنند یا نشان خود را برای همیشه بر همه سرزمین‌های این منطقه باقی گذارند؛ هم‌چنان که برای نخستین بار اسپانیا

به عنوان کشوری با مرزهای جغرافیایی معین، دارای حکومت مرکزی قوی شد که از پایتخت نسبتاً شکوفا و پیشرفته‌ای، بر این منطقه فرمانروایی می‌کرد. این پایتخت ابتدا مارد، با تمدنی ریشه‌دار و فرهنگ غنی رومی بود، آن گاه طلیطله دارای موقعیت ممتاز در مرکز شبه جزیره؛ زیرا بر بالای صخره‌ای عظیم، مشرف بر مجرای رود بزرگ تاج واقع بود و از چند جانب در احاطه یکی از شعب این رود قرار داشت. همین امر به شهر طلیطله موقعیت حصین با امکانات دفاعی بسیار می‌بخشد. وجود مقر حکومت مرکزی در این شهر دارای موقعیت متوسط، به حاکم قدرت بسیاری می‌داد تا بر همه مناطق اشراف داشته باشد و از نفوذ تأثیرات اروپایی جلوگیری کند.

اخراج نهایی ویزی گوت‌ها از سرزمین گل چیزی نبود، جز این که اهمیت بیشتری به کوه‌های پیرنه بخشید تا حد فاصل مستحکمی بین دولت گوت و همسایگان این کشور در آن سوی کوه‌ها باشد. این امر به جلب توجه هر چه بیش‌تر ساکنان آن منطقه به سوی طلیطله و توان گوت‌ها در تشدید حکومت مرکزی خود کمک می‌کرد. اما سیادت نژاد گوت بر ساکنان اصلی ایریا و بقایای دیگر قبایل ژرمن مورد پذیرش آنان نبود؛ زیرا عقاید کاتولیک قبایل ژرمن و حفظ روابط آنان با روم و قدیس پطرس حاکم، مانع می‌شد که اینان با حاکمان ویزی گوت خود رابطه و همکاری صادقانه داشته باشند؛ به علت این که گوت‌ها پیش از ورود به اسپانیا براساس تعالیم یک متفکر یونانی به نام «آریوس» به آیین مسیحیت گرویدند. این در حالی بود که کلیسا روم، نه تنها بدعت آریوسی را رد می‌کرد، بلکه معتقدات و پیروان آن را تکفیر می‌کرد و به شدت با آنان می‌جنگید.

با گذشت زمان و شاید بر اثر تأثیر محیط و زمین، احساس پادشاه گوت افزایش یافت که عقیده آریوسی‌شان همواره به عنوان یک مانع بزرگ از اتحاد عملی آنان با ساکنان اصلی جلوگیری خواهد کرد. بر این اساس، رأی پادشاه ریکاردو بر آن قرار گرفت که برای رسیدن به وحدت حقیقی با سرزمین و مردم ساکن در آن جا از این مانع بگذرد. او در جهت اجرای این دیدگاه خود، مجمع دینی مقدس را در سال ۵۸۹ میلادی در طلیطله تشکیل داد و در اثنای برپایی آن به آیین کاتولیک درآمد و غسل تعمید کرد و تابعیت خود را از پاپ اعلام نمود. او از پیروانش دعوت کرد که همانند وی مذهب کاتولیک را برگزینند. از آن تاریخ، مذهب کاتولیک، مذهب رسمی اسپانیا شد و همچنان مذهب رسمی این کشور است و در تاریخ این منطقه نقشی بزرگ داشت.

این گام، چنان‌که تطور حوادث نشان داد، قدری دیر برداشته شد؛ زیرا به انتظار

ریکاردو مبنی بر زوال اختلافات مذهبی به منظور وحدت عقیدتی قوی میان ساکنان ایریا در سایه مسیحیت، متنج نشد. این کار فقط بر حدت و شدت و نیز پیچیدگی مشکلات این منطقه افزود، مشکلاتی که در طول صد سال پیش از ورود مسلمانان به شبه جزیره ایریا، در این منطقه سایه افکنده بود. هرچند این سرزمین از نظر سیاسی در سایه حکومت ویزیگوت‌ها از وحدت و یکپارچگی برخوردار بود، همواره از نظر قومی و فرهنگی و اجتماعی پراکنده بود. گوت‌ها نسبت به دیگر نژادهای ساکن، جمعیت چندانی نداشتند و از سوی دیگر، طبیعتاً تولیدکننده نبودند؛ بنابراین در اقتصاد منطقه مشارکت بسیاری نداشتند، بلکه ترجیح می‌دادند از تولیدات دیگران استفاده کنند. این امر نیز در خلق آمیزش حقیقی بین ویزیگوت‌ها و دیگر ساکنان منطقه تأثیری نکرد و تفاوت‌های نژادی را قوی و کارآمد به جای گذاشت.

آزار و اذیت یهودیان - که یک گروه بزرگ پر جمعیت، بسیار ثروتمند، فعال و تأثیرگذار بودند - از سوی حکومت و رجال دینی کلیسا بر سنتی ترکیب جمعیتی اسپانیا می‌افزود. این آزار و اذیت در اواخر قرن هفتم میلادی به اوج خود رسید؛ هنگامی که مجمع طلیطله در سال ۶۹۶ میلادی قطعنامه‌ای را در محکومیت یهود تصویب کرد. به موجب قطعنامه این مجمع - که مجلسی عالی رتبه بود و بزرگان دین و دولت در آن شرکت می‌کردند و در زمینه‌های مختلف قوانین و مقرراتی تصویب می‌کرد - یهودیان مخالف دولت معرفی شدند که می‌بايست اموال شان مصادره و آزادی‌های شان، از جمله آزادی مذهبی سلب شود. از مواردی که در این قطعنامه بر آن تاکید شد، جدایی فرزندان یهودی از والدین شان برای تربیت در خانواده‌های مسیحی بود. بازگشت این مصوبات، دست کم در ظاهر قضیه این بود که یهودیان اسپانیا با یهودیان آن سوی دریا، یعنی یهودیان شمال افریقا ارتباط داشته، بر ضد دولت اسپانیا توطئه می‌کنند. سرانجام حاکمان گوت یهودیان را از اسپانیا تبعید کردند و آنان به مغرب کوچیدند.

جامعه سیاسی اسپانیا در حکومت ویزیگوت از مدت‌ها پیش، گرفتار مسأله‌ای تلخ تر و ظریف‌تر بود. نظام سیاسی گوت‌ها که ساکنان شبه جزیره ایریا را تسليم آن کردند، بر پادشاهی انتخابی متمرکز بود. هرچند معمولاً انتخاب از یک خانواده انجام می‌شد، انتخاب پادشاه با دسیسه‌ها، توطئه‌ها و تسویه‌حساب‌هایی توأم بود که در واقع امتیازات اصل انتخاب را از بین می‌برد؛ وحدت و یکپارچگی اسپانیا را تضعیف می‌کرد و کشور و دولت ثبات و آرامش خود را از دست می‌داد. در اغلب اوقات کسانی به تخت می‌نشستند

که از قدرت، ثروت و افراد بیشتری برخوردار بودند، نه افراد شایسته و با کفایت‌تر. اگر گوت‌های اسپانیا ارزش نظام سیاسی و اداری ممتاز و قوانین پیشرفت‌های را که از اسلاف رومی خود به ارث برداشتند، می‌دانستند و به همان مقدار که تفکر قبیله‌ای ارتقای برگرفته از جوامع قدیم را محترم می‌شمردند، به این نظام نیز احترام می‌گذاشتند، کار به جایی نمی‌رسید که پادشاهان گوت در نهایت به حکومت فردی بپردازند و در امور مردم و کشور استبداد ورزند و خود را منبع اصلی قوه مجریه یا مقننه بدانند.

جامعه اسپانیا در ایام گوت‌ها گرفتار مشکل نظام طبقاتی بود. در این جامعه، طبقاتی ممتاز وجود داشت. ویژی گوت‌ها و بقایای ارستوکراسی روم قدیم - که برای حفظ ثروت، نفوذ و امتیازات خود با گوت‌ها متعدد شده بودند - در بالاترین طبقه جای داشتند. ثروت‌های اعضا این طبقه و امتیازات و بخشودگی‌های قانونی آنان چیزی نبود جز این که حسد و نارضایتی دیگر گروه‌ها را برانگیزد. در توجیه این امر کافی است بگوییم: بزرگان گوت به هنگام استقرار در مناطق اسپانیا، زمین‌های کشاورزی دولت روم را به تملک خود درآوردند. این زمین‌ها بهترین و حاصلخیزترین زمین‌های اسپانیا بود.

پس از این طبقه ممتاز، طبقه علمای دین حضور داشتند که از تدین مردم برای خود، سلطنت روحانی بی‌حد و مرزی ساخته بودند و در توجیه قوانین و مقرراتی که نفوذ و امتیازات بیشتر به آنان می‌داد و قدرت روحانیان را در دخالت در امور سیاسی و نظامی افرون می‌کرد، بارها از این قدرت روحانی استفاده کردند.

این امر در حالات مختلف، روحانیان را در معرض نقد و اتهام قرارداد و از احترام و تقاض آنان نزد توده‌های مردم کاست. به هر حال نفوذ این طبقه، ثروت‌های هنگفت و مالکیت زمین‌های وسیع کشاورزی را برای آنان به ارمغان آورد و موجب شد روحانیان صاحب ثروت‌های کلان و مستغلات فراوان شوند. این ثروت روحانیان را از سیمایی ساده و فقیر - که حضرت مسیح برای کلیسا می‌خواست - دور کرد و از چشم مردم انداخت.

در طبقه سوم توده مردم از شهernشینان، بازرگانان، پیشه‌وران و برخی از کشاورزان آزاد بودند. این دسته‌ها - که اعضا آن جمعیت کمی بودند - همواره برای حفظ موجودیت و آزادی خود در مقابل دو طبقه ممتاز اشراف و روحانیان می‌کوشید، اما بسیار کم مورد اهتمام و عنایت دولت بود. اساساً معروف نیست که پادشاهان گوت برای خدمت به توده مردم کاری کرده باشند. در مقابل، اکثر اعضا این طبقه را برگان و کارگران روی زمین

تشکیل می دادند. این گروه در مزارع اشراف و روحانیان و در اوضاع قانونی، اجتماعی و اقتصادی بسیاری بدی کار می کردند. آنان از ساده ترین حقوق شهروندی محروم بودند و در معرض زشت ترین بهره برداری مادی قرار داشتند. بدتر از آن، این که بخش معظم کارهای کشور بر دوش این گروه بود: بهره برداری از زمین و تأمین صندوق سلطنت و دولت از طریق پرداخت عوارض.

مسئولیت کار در طرح های ملی نیز بر عهده این گروه بود. آنان تمام عناصر سپاه را باید از میان اعضای خود انتخاب می کردند؛ زیرا گوت ها پس از استقرار و گسترش سیطره خود، بر اثر ثروت و نعمت فاسد شدند و روحیه نظامی گری خود را از دست دادند و با برخورداری از نعمت های کشور به رفاه و آسایش پناه بردن و زحمت دفاع از امنیت و مرزهای کشور را بر عهده طبقه سوم گذاشتند.

در اواخر قرن هفتم میلادی عیوب جامعه اسپانیا آشکار شد و رهبران و حاکمان کشور از حل انبوه مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی - که پس از کناره گیری ملک وamba از سلطنت در سال ۶۸۰ میلادی خطرناک شده بود - اظهار ناتوانی می کردند. بر پایه روایات اسپانیایی، ملک وamba مردی حکیم، مدبّر، زیرک و باهوش بود و چندین شورش را سرکوب، و توطئه های فراوان قدرت طلبان را در رسیدن به سلطنت نقش برآب کرد. وamba تلاش کرد با گسترش عدل و نظم، مردم را راضی کند، اما پس از آن که دریافت مشکلات پیچیده کشور حل شدنی نیست، از حکومت کناره گرفت و در یکی از دیرها درگذشت.

پس از درگذشت وamba آشوب و اضطرابی شدید کشور را در بر گرفت؛ سلطنت طلبان و قدرت طلبان فراوانی پیدا شدند؛ توطئه ها و دسیسه های اشراف و سعی گرفت و دخالت روحانیان در حکومت و سیاست به طور گسترده رواج یافت.

آخرین کوشش برای نجات جامعه اسپانیا از چنگال مشکلات و جلوگیری از تلاش و سقوط مملکت، با روی کار آمدن وتیزا (Witiza) در سال ۷۰۰ میلادی صورت گرفت. پادشاه جدید کوشید اوضاع کشور را اصلاح کند؛ لذا کسانی را که از کشور اخراج شده بودند، خصوصاً یهودیان را - که غیبت آنان خلاً و حشتناکی در زمینه اقتصاد و تجارت به وجود آورده بود - به کشور بازگرداند و به آنان اجازه داد شعائر دینی خود را با آزادی انجام دهند. وتیزا زندانیان را آزاد کرد و کوشید تا امنیت و آرامش را در میان مردم برقرار

کند، اما نظام انتقال قدرت - که پیش از این، بدان اشاره کردیم - تلاش‌های ارزشمند این مرد را تباہ کرد.

پس از مرگ وتیزا شایستگان و بزرگان کشور از هم جدا شدند؛ داوطلبان پادشاهی و سلطنت طلبان افزایش یافتند؛ رقابت‌ها شدّت، و شورش و عصیان سراسر کشور را فرا گرفت. در پایان، جناح رقیب فرزندان وتیزا پیروز شد و نامزد خود، لذریق (Rodrige)، حاکم قرطبه را، بر تخت شاهی نشاند. این امر طرفداران پادشاه متوفی و فرزندان او را خشمگین کرد. این گروه خواستار پادشاهی یکی از فرزندان وتیزا به نام وقله (Achila) شدند که پدرش موافقت اشراف و بزرگان دولت را برای ولایت عهدی او کسب کرده بود. به همین سبب و به علت مشکلات و مصائب فراوان که کشور دچار آن بود، اوضاع عمومی در دوره لذریق ناگوار شد؛ شورش همه جا را گرفت و بیت المال خالی شد. دولت برای مقابله با اوضاع مالی رو به وخامت، عوارض بیشتری وضع و دارایی‌ها و اموال کلیسا را مصادره کرد. همه‌این موارد «دلایل فراوانی بود که به وضوح اشاره داشت که سرزمین ایریا در طول قرن هشتم میلادی خود را چون شکار ساده‌ای تقدیم هر جنگاوری می‌کند».^۱

۱. تاریخ المسلمين و آثارهم في الاندلس، ۵۷.

فصل دوم

فتح مغرب

به آسانی نمی‌توان گفت فتح سرزمین‌های مغرب نتیجه طرح قبلی و برنامه مشخص برای گسترش حوزه اسلام در قاره افريقا بود که مسلمانان در عصر فتوحات در جهت غرب یا شرق در پیش گرفتند. هرچند برخی از مورخان این حوادث، اعم از مسلمانان تقه^۱ و غير مسلمانان، فتوحات اسلامی در شمال افريقا را جزئی از یک نقشه گسترده به منظور محاصره مرزهای امپراتوری بیزانس می‌دانند - که در آن زمان، مسؤولیت دفاع از جهان مسيحيت در برابر گسترش موج اسلامی برخاسته از شبه‌جزیره عربستان و مقابله با آن در مرزهای غربی و شمال غربی را بر عهده داشت - با اين حال، چنین افکار و اندیشه‌هایی از ذهن خلفای آن روزگار به دور بود و در آرزوهای شان نمی‌گنجید. معلومات آنان از جغرافیای جهان و اروپا، و دانش مسلمانان از راهها و دروازه‌های جهانی به حدی نبود که به آنان اجازه دهد چنین برنامه‌های بلندمدتی را طراحی کنند.

درست در همین دوران که مسلمانان نخستین گام‌ها را در کنار دروازه‌های افريقا برداشتند، در اوج پیروزی بر ايران و روم بودند. آنان نه تنها از امكان ورود به امپراتوری بیزانس از راه سوریه نامید نشده بودند، بلکه عملاً در ورودی‌های آن ایستاده بودند و چنان با قدرت و قوت بر دروازه‌های آن می‌کوییدند که حکایتگر پیروزی‌های قریب الوقوع بود. علاوه بر اين، خلفای راشدین همواره چنان ابراز می‌کردند که تمایلی برای گسیل سپاهیان مسلمان به معركه‌های خطر - که هیچ ضمانتی در عبور موفقیت‌آمیز آنان نبود - ندارند، مگر خلیفه دوم (عمر بن خطاب) فرمانده سپاهیان مسلمان، عمرو بن عاص، را در مصر سفارش نکرد که: «بين من و خود آب را فاصله قرار مده و در جایی فرود آيد که هرگاه خواستم مرکبم را سوار شوم و به سوی شما آيم، بتوانم». ^۲ اين، موضع عمومی عمر در قبال فتوحات بود.

۱. الكامل في التاريخ، ۹۳/۳، ۱۵۶/۲. ۲. تاريخ يعقوبي،